



## منطق پژوهی مسلمانان؛ ضرورتی برای وحدت سلائق متعارض

| علیرضا صیادمصور\* |

### چکیده

علم منطق در مقام ابزاری متقن، بستر وصول به حقیقت را در حوزه اندیشه برای آدمی گسترده است. در سنتهای رایج دینی و فلسفی به درازای تاریخ، منطق دانان در صدد کشف قوانین اندیشه راستین و استحکام استدلال در راستای مقاصد دینی، فلسفی، سیاسی و ... بوده‌اند. در این میان متفکران بزرگ مسلمان با استمداد از منابع اصیل دینی از جمله قرآن و سنت، و اغلب با نیت سازگار کردن اصول محض اندیشه انسانی (یعنی منطق و فلسفه) با اصول و معتقدات دینی و مذهبی، توانستند علم منطق و مبانی آن را اعتلای چشمگیری ببخشند. ماهیت و کارکرد منطق به گونه‌ای است که موجبات اهتمام به آن را در حوزه‌های علمیه مذاهب گوناگون اسلامی، مدارس دینی و حتی دانشگاهها تاکنون فراهم آورده است؛ چرا که این علم اساسی‌ترین قواعد اندیشه بشری را مدلل کرده

\* دانشجوی کارشناسی ارشد ادیان و عرفان دانشگاه تهران

و به درازای تاریخ بشر مدعی بی طرف استنتاج و ژرفای اندیشه ورزی عقلی است. از آنجا که گفتمان راستین و مسالمت آمیز میان مذاهب مختلف در جهت تحقق وحدت اسلامی بر استدلال درست و گفتار حسنه ابتناء دارد، اهتمام به اصول و قواعد منطقی بایسته است.

در این مقاله، با اتخاذ رویکردی تحلیلی و البته مقارنه‌ای، سعی خواهد شد تا علاوه بر ارائه توصیفی بنیادین از علم منطق، ماهیت بی طرفانه و وحدت‌گرای این علم در طول تاریخ اندیشه اصیل اسلامی فراروی خواننده نهاده شود.

کلیدواژه‌ها: منطق پژوهی، استدلال، استنتاج، وحدت‌گرایی، گفتمان راستین مذاهب اسلامی.

مقدمه

علم منطق شاید اساسی‌ترین شاخه فلسفی به شمار آید که در آن موضوع یا متعلق اندیشه آدمی، همان ماهیت خود اندیشه و قواعد حاکم بر آن می‌باشد (ر.ک: پاپکین و استرول، ۱۳۸۶ ش، ص ۳۳۸).

علاقه منطق‌دان خود استدلال است. این شاخه به اینکه چرا مردم به طرق معین یا متفاوت فکر می‌کنند علاقه ندارد، بلکه به صورت‌بندی و تنظیم قواعدی تمایل دارد که ما را قادر می‌سازد تا بیازماییم آیا هر جزء خاصی از استدلال با اصول عقل سازگار است یا نه؟ به علاوه این علم صرفاً قوانین عام و جهان‌شمول درست فکر کردن را به انسان می‌آموزد تا ذهن آدمی در همه علوم و معارف به افکار و اندیشه‌های درست منتقل شود (ر.ک: مظفر، ۱۳۸۴ ش، ج ۱، ص ۲۰). در سنت اسلامی غالباً منطق را در قالب عباراتی چون «منطق ابزاری از سنخ قانون است که رعایت کردن [و به کارگیری] آن ذهن را از لغزش در اندیشه مصون می‌دارد»، تعریف می‌کنند (همان، ج ۱، ص ۱۹).

از زمان تدوین و نگارش اولین کتاب در باب منطق توسط ارسطو، همواره این علم را به قدمت اندیشه انسانی بازشناخته‌اند. به عبارت دیگر، از زمانی که انسان سخن گفتن را آغاز کرد، از منطق فطری که خداوند در نهاد او قرار داده بود، در جهت استنتاج و حل و فصل امور سود جسته است؛ پس هر جا سخن از اندیشه به میان آید، منطق خود به خود و هم‌زمان با آن ضرورت می‌یابد.

ریشه‌داری منطق در کُنه اندیشه و زبان باعث شده که این علم از زمره علوم آلی به حساب آید و نقش ابزاری سودمند را در روند استدلال صحیح داشته باشد. همین امر موجب شده که منطق را علمی بی طرف و بی‌غرض بدانیم.

به دیگر سخن، آدمی پیش از آنکه در زمره دسته‌بندی‌های امور متخالف<sup>۲</sup> (Dichotomy) همچون مسلمان یا مسیحی، سیاه‌پوست و سفیدپوست و ... بگنجد، موجود یا مخلوقی صاحب اندیشه و تعقل است همچنان که در سنت ارسطویی، انسان را به تعریف حدی «حیوان ناطق» معرفی کرده‌اند و قاطبه فلاسفه و منطق‌دانان مسلمان نیز آن را پذیرفته‌اند. پس انسان بودن و منطقی بودن سابق بر همه اوصاف وی خواهد بود. از سوی دیگر اصول متعارفه علوم همان اصول موضوعه منطبق است که اساساً اختلافات دینی و مذهبی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی و ... در آن راه ندارد و به چهارچوب فکری و ادراکی انسان از وقایع جهان‌شمول وابسته است؛ اصول موضوعه منطق قدیم یا ارسطویی همان ضروب منتج شکل اول قیاس، یعنی چهار ضرب معروف می‌باشد. این چهار ضرب نهایت قوای استنتاج ذهن بشر دانسته شده‌اند چنان که لایب‌نیتز (Gottfried Wilhelm Leibnitz)<sup>۳</sup> در این باره می‌گوید: «من فکر می‌کنم اشکال قیاس ارسطویی یکی از مهم‌ترین و زیباترین یافته‌های ذهن بشر می‌باشد» (نبوی، ۱۳۸۵ش، ص ۸۹).

منطق از دو ساحت مجزا برخوردار است که با هماهنگی مکانیکی این دو ساحت، استدلال صحیح و منتج به بار می‌نشیند: ماده و صورت. در صحت و یکسانی رویه منطق صورت اختلافی وجود ندارد لیکن آنچه در این مقاله مراد بحث است، همان منطق معطوف به ماده است که این ماده باید مشترکات دینی، اجتماعی و نظری در ساحت گفت‌وگو باشد؛

چرا که برقراری نسبت و وحدت میان موضوع و محمول در قضایای منطقی مسبوق بر ماده‌ای مشترک است. در غیر این صورت اگر ماده متفاوت باشد و یا بر سر بداهت مواد منطقی تردید روا داشته شود، بنیان نسبت و وحدت میان موضوع و محمول محل مناقشه می‌شود. با این اوصاف، اهتمام جدی به این علم در مذاهب گوناگون اسلامی اعم از شیعه و اهل سنت موجه می‌نماید. از زمان گشایش اولین حوزه‌ها و مدارس علوم دینی و مذهبی، منطق در سرفصل دروس جایگاهی ویژه داشته است. امروزه کتابهایی همچون حاشیه تهذیب و مرقات در حوزه‌های علمیه اهل سنت تدریس می‌شوند و نیز منطق علامه مظفر و بخش منطق منظومه یا شرح منظومه حاج ملاهادی سبزواری در حوزه‌های علمیه تشیع

۲- تقسیم منطقی یک مفهوم به دو مفهوم معمولاً متخالف که استعمال این تقسیم غیر از امور وابسته به علم منطق و فلسفه منشأ مغالطه خواهد بود!

۳- فیلسوف عقل‌گرای آلمانی (۱۶۴۶-۱۷۱۶م).

و دانشگاه‌های ایران جزء سرفصل دروس اصلی الهیات هستند. همه این هماهنگی در اهتمام به منطق بیانگر این نکته مهم است که منطق در مقام شاخه‌ای علمی که فراتر از تمامی رشته‌ها و شاخه‌های دیگر قرار دارد (فرارشته‌ای بودن<sup>۲</sup> علم منطق)، در مرکز توجه اندیشمندان و متألهان از روزگاران باستان سوای ویژگی‌های جغرافیایی، فرهنگی، دینی و مذهبی بوده است. برای مثال غزالی فقیه، متکلم، فیلسوف و عارف (۵۰۵۴۵۰ق)، با تقسیم علوم فلسفی به دو دسته طبیعیات و مابعدالطبیعه، و منطق و ریاضیات، معتقد است طبیعیات و مابعدالطبیعه (فلسفه اولی) خطرناک و بدعت آمیز می‌باشند، در حالی که منطق و ریاضیات کاملاً بی‌خطر (خنثی) و از نظرگاه دینی بی‌گزند می‌نمایند. او حتی کتابی با عنوان معیار العلم در زمینه تفسیر و شرح منطق ارسطویی تدوین می‌کند (ر.ک: فخری، ۱۳۷۲ش، صص ۲۵۱۲۳۵).

ماهیت بی‌طرفانه و وحدت‌گرای علم منطق قدیم و جدید خصوصاً در سنت اندیشه اسلامی با رویکردی تحلیلی و مقارنه‌ای، بینشی نوین فراوری خواننده خواهد گذاشت تا با توسل بدان بتوان اهتمام مشترک و البته برخاسته از فرهنگ منحصر به فرد اسلامی را در کسوتی بدیع از توجیه و اثبات تصویر کرد. بدین مقصود، نگارنده با اتخاذ روش کتابخانه‌ای و یادداشت برداری از کتب تاریخی و فلسفی - منطقی تلاش خواهد کرد تا در ادامه تصویری شفاف‌تر از مسئله مورد بحث ارائه دهد.

#### ۱. وحدت‌گرایی منطق؛ عاملیت منطق در وحدت و یکسانی

در منطق قدیم یا ارسطویی که در حکم منطق دوازده‌گانه (Bivalence Logic) ممکن معرفی شده است، «حد وسط» (Middle Term) نقش عنصر وحدت بخش میان موضوع و محمول در قضیه یا گزاره را ایفا می‌کند.

بر این اساس، در میان اندیشمندان مسلمان بنا به تمایلات دینی و مذهبی که دارند، مبنی بر اینکه توحید ذات الهی و امور متصف به او را از اصول دین برمی‌شمارند، به این نوع منطق اهتمام ویژه داشته‌اند. در این سنت، همه امور حول محور توحید باری‌تعالی نظام می‌یابد و کاملاً طبیعی است که روشهایی مورد توجه قرار خواهند گرفت که کثرات را به وحدت بدل کنند.

نقطه نظر و نمای فلسفی در سنت اسلامی هم به لحاظ کمیت و هم به لحاظ کیفیت به ترتیب واحد (عددی) و معطوف به وحدت و یکسانی است. به عبارت دیگر، تمام تلاشها در سنت اندیشه‌ورزی

اسلامی در راستای وحدت رویه و غایت واحد (حق تعالی) صورت می‌گیرد. بدین خاطر است که کثرت در اندیشه اسلامی (خصوصاً فلسفه و عرفان) نماد اضمحلال، بی‌توجهی و تفرقه است، در حالی که وحدت نماد دوام، توجه و اتحاد آحاد بوده که در امور مختلف، تجلی ذات باری تعالی در جمع امور کثیر و خلق مجموعه‌ای واحد، منظم و منسجم بازشناخته می‌شود. با این هدف، منطقدانان مسلمان روش منطقی را مطمح نظر قرار دادند که با فرهنگ دینیشان سازگاری داشته باشد. از این رو منطق ارسطویی را در حل مباحث نظری اقتباس کردند که از میان دو ارزش متناقض و تشویش‌زای صدق و کذب، تنها یکی را در جریان استدلال، میرهن سازند (منطق دوازدهمی).

علم منطق نه تنها به عنوان منسجم‌ترین و موثق‌ترین علم شناخته شده است، بلکه در مقام علمی ابزاری، انسجام بخش دیگر علوم اصلی و آلی نیز بوده است، چنان که هانری پوانکاره در کتاب علم و فرضیه می‌گوید: «همان‌گونه که یک خانه از آجرها بنا شده، علم نیز از واقعیتها ساخته شده است و همان‌گونه که مجموعه آشفته‌ای از آجرها نمی‌تواند تشکیل دهنده یک خانه باشد، توده آشفته‌ای از وقایع نیز نمی‌تواند سازنده یک علم باشد» (نبوی، ۱۳۸۵ش، ص ۱۸۳). مجموعه داده‌ها و وقایع بدون وجود یک ساختار یا مکانیزم منطقی انسجام بخش، به یک علم نمی‌انجامد. هر علمی برای آنکه مسائل خود را مطرح و حل کند (Problem Solving Process) باید به روش و اصول موضوعه واحدی مجهز باشد که مبنای آن را تشکیل می‌دهند. اصول موضوعه هر علم خود مبتنی بر اصول متعارفه‌ای هستند که ریشه در علم منطق دارند؛ مجموعه منسجم این اصول موضوعه (مختص به هر علمی) و اصول متعارفه (حد مشترک تمامی علوم) «منطق علم» (Logic of Science) را تشکیل می‌دهند. منطق علم به نوبه خود و با توجه به ماهیت منسجم و نظام یافته‌اش، وحدت علوم را به دنبال خواهد داشت. این منطق به خاطر ساختار وحدت بخشی که دارد، مجمع و گردآورنده اندیشمندان و دانشمندان از تمامی علوم می‌باشد. برای مثال اهتمام مشترک فلاسفه و ریاضیدانان در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم میلادی در پیگیری مباحث بنیادین منطق ارسطویی، ریاضیات و کشف منطق ریاضی جدید را می‌توان نام برد (ر.ک: نبوی، ۱۳۸۴ش، صص ۱۹۵-۱۹۱). در تاریخ اندیشه اسلامی نیز خواجه نصیرالدین طوسی کسی بود که منطق را با ظرافت و نظم خاصی تشریح کرد. از آنجا که وی هم منطقدان و هم ریاضیدان بود، می‌توان اولین پیوندهای محکم ریاضیات و منطق را در لابه‌لای سخنان

و آثار او مشاهده نمود، همان چیزی که در قرون بعدی به طور مفصل تری در منطق جدید ریاضی متجلی گردیده است (ر.ک: دانش پژوه، ۱۳۳۶ش، ج ۱، ص ۱۶۶).

گزاره یا قضیه (Proposition) در ساحت منطق، اگرچه حاوی مضمونی اخباری و اظهاری است، لیکن با جمله خبری (Declarative Sentence) تفاوتی دارد؛ اول؛ اینکه قضیه، هویتی منطقی و جمله ماهیتی زبان شناسانه دارد. به عنوان مثال دو عبارت «احمد پسر علی است» و «علی پدر احمد است» دو جمله متفاوتند، ولی به علت ترادف معنایی، بیانگر یک قضیه منطقی می‌باشند. دوم؛ اینکه قضایای منطقی برخلاف جمله‌ها به زبان و فرهنگ خاصی تعلق و ابتناء ندارند؛ چرا که صرف نظر از ویژگیهای متفاوت فرمال یا صوری در زبانهای مختلف دنیا، یک قضیه بیان کننده معنا و محتوای واحدی است که در همه زبانها مشترک است (ر.ک: نبوی، ۱۳۸۴ش، مقدمه، ص ۲). با این اوصاف، رویه وحدت بخش منطق مشخص می‌شود؛ قضیه منطقی که نه تنها عنصر مشترکی میان تمامی زبانهای موجود است، بلکه می‌توان فرض کرد در هر زبان دیگری که در آینده (همچون زبانهای مدرن محاسبات رایانه‌ای) کشف، وضع یا اصلاح شود نیز مشترک خواهد بود، مبنای اشتراک در معنا و مفهوم قرار گرفته و وحدت مفهومی را به ارمغان خواهد آورد.

## ۲. تردید فلسفه، یقین منطق

منطقهای گوناگون اعم از دوارزشی و چندارزشی (ManyValued Logic) ساختار کلی استدلال آدمی را تشکیل می‌دهند؛ یعنی هیچ قاعده و حکم استدلالی وجود ندارد که در ضمن قواعد و اصول این منطقها ننگند. منطقی که در سنت اسلامی مورد توجه قرار گرفته است (منطق قدیم)، به مثابه یقینی‌ترین قواعد و احکام عقل آدمی، واجد سه قانون عمده تفکر است که به «قانونهای فکر» (Laws of Thought) مشهورند و تاکنون کمتر کسی به معارضت و مخالفت با آنها پرداخته است! این قوانین عبارتند از: ۱. قانون عدم تناقض ۲. قانون طرد شق ثالث ۳. قانون این‌همانی یا هوهویت (موحد، ۱۳۷۴ش، ص ۵۷). برای مثال قانون این‌همانی (Law of Identity) نسبتی است که تنها میان یک شیء و خود آن شیء برقرار است. این نسبت را به دلیل عمومیت آن، اغلب با «=» نشان می‌دهند (همان، ص ۴۸). حال با استمداد از این قوانین، ساختار نظری و استدلالی علمی مانند فلسفه، فقه و ... ریخته خواهد شد، در حالی که رابطه علوم با یکدیگر همین قوانین منطقی خواهد بود.

۵- نظام منطقی که در آن هر گزاره بیش از دو ارزش ممکن (صدق و کذب) داشته باشد.



در سنت اسلامی، مراد تمامی اندیشمندان از منطق تقریباً یکسان است و این در حالی است که فلسفه محل نزاع و مناقشه می‌باشد. ما فلسفه‌های گوناگون داریم؛ سه جریان عمده و رایج فلسفی که عبارتند از حکمت مشاء، حکمت اشراق و حکمت متعالیه. مبنای شکل‌گیری هر نظام یا مکتب فلسفی نقد و اصلاح مکتب پیشین است.

از سوی دیگر، حتی معارضت با فلسفه و طرد آن نیز در سنت اسلامی سابقه داشته است؛ برای نمونه غزالی و ابن تیمیه که به تکفیر فلاسفه و طرد فلسفه هشدار داده‌اند. غرض مطلب این است که تاکنون قدر و منزلت فلسفه محل مناقشه و نزاع میان اندیشمندان بزرگ قرار گرفته است، لیکن منطق با ویژگی‌های منحصر به فردی که دارد، این چنین آماج حملات تئوریک قرار نگرفته است. فلسفه می‌تواند تشویش‌زا و تفرقه‌انگیز باشد (شمشیر دولبه)<sup>۶</sup> ولی منطق هرگز. پس ما با کاربرد و تعمیم منطق در اصول فقه روبه‌رو هستیم، که خود از زمره علوم آلی به حساب می‌آید، ولی کاربرد و تعمیم مسائل و احکام فلسفه را در اصول فقه یا فقه بر نمی‌تابیم! این علوم در «مدل و الگوی منطقی» مشترکند و این عامل وحدت خواهد بود، لیکن به جهت اصول موضوعه و مسائل متفاوتی که دارند، استعداد تفرق در اندیشه را نیز توأمان دارند.

گواه تاریخی این ادعا استفاده دانشمندان سوری از منطق و تدوین کتب در این زمینه است؛ چرا که نخستین نویسندگان منطق به زبان عربی همین دانشمندان مسیحی سوری بودند و مطالعات منطقی آنها که در گام اول کاملاً مرتبط با علم طب بود، به زبان عربی ترجمه شد و زمینه‌ساز پیشرفت و توسعه منطق در جهان اسلام گردید (ر.ک: نبوی، ۱۳۸۱ش، ص ۱۲). می‌توان نتیجه گرفت که انگیزه و هدف اولیه ترجمه و تدوین کتب منطقی در اندیشه اسلامی، اساساً ربطی به فلسفه نداشته، بلکه در خدمت طب قرار گرفته است.

### ۳. منطق فهم دین

فهم دین، در مقام جوهری اندیشه اسلامی، مستلزم دستیابی به روشی واحد و متقن در تفسیر و کاربرد متون مقدس و منابع موثق دینی در مذاهب گوناگون است. این روش باید به گونه‌ای باشد که از دقت و بینشی موشکافانه به قدر طاقت بشری، برخوردار بوده و کاستیهای خود را با توسل به منابع و امدادهای فرابشری جبران کند.

در سنت اسلامی از آنجا که فهم دین مستلزم استنتاج و استخراج احکام دینی از منابع است، پای منطق و قوانین آن به میان خواهد آمد. در آنچه گذشت خاطر نشان کردیم که منطق به مثابه ابزار تئوریک آدمی، ساختار کلی استدلالی ذهن را نمودار خواهد کرد؛ حال در فهم دین نیز ناگزیر از استفاده از این منطق فطری هستیم. در اینجا باید تذکر داده شود که منظور از دین در عبارت «منطق فهم دین»، منطق فهم آثار دینی و مکتوبات مقدس است، نه جوهره روحانی دین که همان ایمان است.

در مباحث روش شناسی معاصر تفکیک مهمی توسط ویلیام هرشل<sup>۷</sup> (William Herschel) صورت گرفته است که ساختار نظریه پردازی انسان را به دو قسمت مُنحاز تقسیم می‌کند: ۱. مقام گردآوری و کشف (Context of Discovery) ۲. مقام سنجش و داوری (Context of Justification). در مقام اول که می‌توان آن را «مقام ثبوت» نیز نامید، فرد ممکن است از هر چیزی اعم از دین، اجتماع، سیاست و عقاید شخصی روان‌شناختی ملهم باشد لیکن در مقام دوم که می‌توان آن را نیز «مقام اثبات» نامید، عالم باید ایده‌های خود را مستدل و مبرهن کند به گونه‌ای که قابل ارائه به جمع باشد (ر.ک: نبوی، ۱۳۸۵ش، صص ۱۹۹ و ۲۰۰). به عبارت دیگر، علم علم نخواهد بود مگر اینکه خصلت بین‌الذهانی (Intersubjectivity) پیدا کند. به هر تقدیر، محقق در مقام گردآوری می‌تواند از روشهای مختلف بهره گیرد و در این مقام لازم نیست او بی‌طرف باشد. اما در مقام داوری و ارزیابی، باید از روشهای بی‌طرفانه استفاده کرد؛ یعنی برای بی‌طرفی علم لازم نیست عالم بی‌طرف باشد، این موازین علمی است که باید بی‌طرف باشند (همان). در تفسیر و فهم متون دینی مذاهب دیگر و ارائه نظریات جدید باید ضوابط و ثغور این دو مقام رعایت گردد. برای مثال زمانی که درباره مذاهب دیگر اظهار نظر می‌شود، باید دقت کافی مبذول داشت که حتماً ضوابط مقام دوم که ضامن بی‌طرفی نظریه و خصلت بین‌الذهانی است، رعایت گردد. بدیهی است که مقام اول محرک نظریه خواهد بود و محقق می‌تواند تحت تأثیر مذهب و آراء شخصی خود فرضیه‌ای را مطرح کند ولی در مقام دوم باید با آگاهی به تمام جوانب و دامنه موضوع تحقیق که مسئله‌ای در اندیشه مذهبی دیگر است، نظریه خود را اثبات و مستدل کند. در این زمینه هرگونه نتیجه‌گیری عجولانه یا غرض‌ورزانه هویت جمعی و بین‌الذهانی نظریه را خدشه‌دار می‌کند. از این رو توصیه می‌شود که برای جامعیت و مانعیت نظریه خود،

۷- موسیقی‌دان و ستاره شناس بریتانیایی - آلمانی (۱۷۳۸-۱۸۲۲م).



محقق سعی کند مذهب دیگر را در حد امکان بشناسد، براساس آنچه معتقدان بدان مذهب، به نحو حقیقی و صادقانه قبول دارند.

سرانجام باید اذعان کرد در این بخش مقصود اصلی نگارنده، منحصر کردن فهم دین در قبضه تسلط منطق و قواعد آن نیست، بلکه هدف اصلی، یافتن توجیهی قابل قبول برای اتخاذ منطق دوازده‌گانه یا قدیم در مباحث نظری الهیات است. به دیگر سخن، منطق دانان مسلمان منطقی را برگزیدند که اگر مبنای استنتاج احکام دینی و شرعی قرار گیرد منافاتی با ارزشهای اصیل همچون توحید و عدالت نداشته باشد. توضیح بیشتر این مطلب که چگونه منطق قدیم می‌تواند در مباحث توحیدی و عدالت محور دخیل باشد، از دامنه پیگیری این مقاله خارج است. لیکن اگر بخواهیم اشاره‌ای کوتاه برای روشن سازی بحث داشته باشیم، باید خاطر نشان کرد که منطق قدیم روحیه‌ای وحدت‌گرا دارد و با نظریه «حد وسط طلایی» (Golden Mean) در اخلاق ارسطویی تناظر دارد. در اخلاق ارسطویی، جنس فضیلت اخلاقی ملکه یا حالت است اما نوع آن کیفیتی است که انسان را نیک می‌کند و او را قادر می‌سازد تا کارکرد ویژه‌اش را که در حقیقت همان بزرگواری است، به نحو احسن انجام دهد. این ملکه، هنگامی برای انسان حاصل می‌شود که او در اعمالش از افراط و تفریط پرهیز کند. از این رو بزرگواری را می‌توان این‌گونه تعریف کرد: بزرگواری ملکه‌ای است که موجب انتخاب می‌شود و متضمن حد وسطی از منظر فرد است که براساس عقل نظری مشخص می‌شود (هریسون بارت، ۱۳۸۵ش، ص ۵۶).

به عبارت دیگر، اگرچه حوزه اخلاق مرتبط به عقل عملی است، ولی باید توجه داشت که فلاسفه معتقدند عقل یک عقل است ولی دو حیثیت یا کارکرد متفاوت در حوزه‌های نظری و عملی دارد. از این رو زمانی که در پایین نظریه حد وسط در منطق ذاتی براهین عقلی است، مبرهن می‌گردد که این ذاتی در هر دو ساحت قابل اطلاق است. می‌توان پرسید چه قوه یا نحوه ادراکی غیر از عقل و با چه مکانیزمی می‌تواند حد وسط افعال و اعمال ما را معین کند؟!

آیا اساساً در حوزه اخلاق، زمانی که می‌خواهیم حد اعتدال دو امر افراط و تفریط را مشخص کنیم، نیازی به استدلال نداریم؟! به نظر می‌رسد برای اثبات مقام افراط و تفریط نیاز به اقامه برهان داریم، تا دیگران را از توجیه و حقانیت عمل خود در وضعیتی خاص باخبر گردانیم. پس از اقامه استدلال توسط عقل نظری، کاشف به عمل می‌آید که فضیلتی همچون عدالت، «حد وسط» میان دو رذیلت ظلم و انظلام خواهد بود.

#### ۴. منطق و اخلاق گفتمان (Ethics of Discourse)

همان‌طور که علم منطق روش درست استدلال را به آدمی می‌آموزد و موجب استحکام ذهن وی در مباحثات و مناظرات می‌گردد، علم نحو نیز چگونگی گفتار یا سخن درست و بر قاعده را تضمین می‌کند. نحو یا ترکیب نحوی شاخه‌ای از علم زبان است که با روابط میان کلمات سروکار دارد. آنچه مورد توجه یک عالم نحو است، ساختمان دستوری ترتیب اجزای زبان می‌باشد (پاپکین و استرول، ۱۳۸۶ ش، ص ۳۷۷). مناظراتی میان منطق‌دانان و نحویان بر سر درجه اهمیت منطق و نحو (طرد یکی از طرفین) صورت گرفته است (برای مثال ر.ک به مناظره میان ابویشر متی منطقی برجسته و ابوسعید سیرافی نحوی و فقیه، در: فخری، ۱۳۷۲ ش، صص ۲۰۳-۲۰۱). به نظر می‌رسد این‌گونه مناظرات سرچشمه از نوعی بدفهمی نسبت به ماهیت و کارکرد دو علم منطق و نحو دارند که خود باعث ظهور مجادلات و اختلافات بر سر امور مبهم می‌گردد؛ چرا که ماهیتاً هردوی این علوم ریشه در زبان دارند لیکن کارکردشان به نحوی درهم تنیده است که میان گفتار صحیح و استدلال درست گاهی اوقات خلط بروز می‌کند و اگر خاستگاه مشترک علوم وابسته به زبان که ماهیت ارتباطی زبان است، دچار ابهام، تشویش و اختلاف شود، ابزارهایی همچون منطق و نحو که باید در خدمت اندیشه و نهایتاً وحدت اندیشه‌ها باشند، خود موجب ابهام و تفرق اندیشه می‌گردند.

باید توجه داشت که در علم منطق، نحو ابزاری ضروری است؛ یعنی اگر نحو که گفتار بر قاعده را میسر می‌گرداند نباشد، اساساً استدلال و قیاسی نخواهد گرفت (صغری، کبری و نتیجه مسبوق بر جملات صحیح زبان‌شناختی هستند). از سوی دیگر، علم نحو نیز محتاج قواعد کلی منطقی در تبیین احکام خود است؛ چرا که قواعد منطقی سابق بر نظریه‌پردازی در حوزه نحو است و عالم نحوی باید برای اثبات نظریه خود، استدلال درست و قابل قبول اقامه کند. هردوی این علوم خصوصاً منطق در گفتمان راستین برای حل تعارضات و مجادلات نقش خطیری دارند؛

حل اختلافات باید در گفتمان مسالمت آمیزی صورت گیرد که در آن

طرفین به مدد زبانی مشترک با ساختار نحوی یکسان، «هم‌افقی» پیدا کنند.

به علاوه این گفتمان برای تحکیم خود نیازمند منطقی مشترک خواهد بود.

مجادلات مذهبی و فرقه‌ای هرگز پایان نخواهند یافت، زمانی که طرفین بر اصول و نظریات خود،

پافشاری ناموجه داشته باشند. اساساً استدلال منطقی که هویت جمعی روش و ماده (≠ پافشاری ناموجه) را مد نظر داشته باشد، سرانجام خواهد توانست تبیینی مشترک از موضوع مورد منازعه را فراهم آورد. ضامن تحقق چنین گفتمان منطقی و مسالمت آمیزی، تأکید بر مشترکات دینی و مذهبی - که در حکم تمهیدی برای «حد وسط» قیاس خواهد بود - می‌باشد. این تأکید به نوبه خود ارمغان آور نوعی «ادب اختلاف» یا «اخلاق گفتمان» است؛ چرا که استدلال درست منطقی با هدف مفاهمه مبین فضیلت‌مندی اقامه کننده آن است که بدون غرض ورزی لجوجانه و با پیروی از مشترکات مذهبی در مقام «حد وسط»، در جستجوی حقیقت است. در مقابل، اگر فرد صرفاً به عقاید مذهبی و شخصی خود استناد کند (یعنی به استدلال‌های درست منطقی متوسل نشود)، علاوه بر اینکه بین الازدهانیت موضع خود را از دست داده است، در مسیر لجاجت خود متوسل به بی‌اخلاقی خواهد شد که در منطق از آن تحت عنوان «سفسطه» یا «مغالطه» (Fallacy) نام برده می‌شود. مغالطه ریشه در ضعف قوه تشخیص آدمی (مغالطه سهوی) و یا ردایل اخلاقی همچون حسادت، تکبر و ریا دارد (مغالطه عمدی). هر دو نوع مغالطه برخاسته از ردیلت هستند؛ نوع اول از ردیلت جهل و لو جاهل قاصر نیز باشد و نوع دوم که عامدانه و برتافته از بی‌اخلاقی است (ر.ک: مظفر، ۱۳۸۵ش، ج ۲، صص ۳۱۶-۳۱۸). حال از یک سو اگر در مسیر گفتمان طرفین به قواعد مستدل منطق متوسل نشوند، احتمال افتادن در ورطه مغالطه از نوع عامدانه و مآلاً در بی‌اخلاقی افزایش می‌یابد. از سوی دیگر، در مباحث منطق «مغالطه» جزء صناعات خمس مطرح می‌گردد تا امکان شناسایی انواع مغالطه برای تشخیص و اجتناب از آنها فراهم آید. به هر تقدیر چون مغالطه ریشه در ردیلت دارد، علم منطق می‌تواند به مثابه ابزاری سودمند در دفاع از فلسفه اخلاق - که در اندیشه مسلمانان «اخلاق دینی» (Religious Ethics) مراد می‌شود - با ارشاد اندیشه به جانب استدلال درست، نقش خطیری را ایفا کند.

امروزه آنچه در گفتمان میان مذاهب اسلامی در جهت حفظ وحدت امت واحده مطرح شده است، «منطق تقریب» (Logic of Proximity) می‌باشد. این منطق البته به علت ورود به مباحث تخصصی مرتبط با تقریب مذاهب اسلامی، ماهیتی نوین می‌یابد که غایت استدلال درست را در «حقیقت جویی توأم با همدلی و توافق» میان مذاهب تعریف می‌کند. اساس استدلال در این حوزه ضروری از مسائل اعتقادی، سیاسی و اجتماعی بر همدلی و هم‌زبانی

شکل می‌گیرد که بنیان در مشترکات دینی و منابع مورد قبول مذاهب دوانده است. تمام آنچه در این بخش گفته شد، تمهیدی بود برای تحقق «منطق تقریب» که شرط امکان آن سازگاری با منطق استدلالی و در نتیجه با اخلاق گفتمان است.

#### ۵. ماهیت منطق؛ توافق غزالی با دیگر فلاسفه اسلامی

غزالی آغازگر حملاتی شدید به سنت فلسفه نوافلاطونی رایج در قرن پنجم و ششم قمری بود. وی اگرچه به شدت مخالف اندیشه فلسفی رایج بود، اما نقش عقل را در حکمیت منازعات کلامی پذیرفته است. در نتیجه غزالی به روشنی میان آن جنبه‌هایی از فلسفه که ظاهراً با اصول ایمان متعارضند و آن جنبه‌هایی که با اصول ایمان تعارضی ندارند، تمایز قائل شده است. بدین معنا که اگرچه علوم طبیعی و مابعدالطبیعی متضمن بیشترین قضایایی هستند که از نظر اسلامی به ویژه زیان آورند، اما منطق و ریاضیات کاملاً بی‌ضررند. از نظر او منطق در واقع صرفاً ابزاری (آلة: ارغنون) ضروری برای حل و تسویه مسائل مختلف فیه، اعم از فلسفی، فقهی و کلامی است (فخری، ۱۳۷۲ش، ص ۳۳۴).

غزالی بر طبیعیات و مابعدالطبیعه می‌تازد؛ چرا که این علوم دربر دارنده بدنه اصلی بدعتها و خطاهای فیلسوفان است؛ حوزه‌هایی که وی آراء فلاسفه را مشکوک و یا نهایتاً بدعت می‌داند، عبارتند از ۲۰ مسئله که ربط دینی آشکاری دارند. ۱۶ مسئله از مابعدالطبیعه و ۴ مسئله از طبیعیات، تشکیل دهنده این مسائل کفرآمیزند (ر.ک: همان، ص ۲۴۱). در میان این مسائل، مسئله‌ای در باب منطق و احکام آن به چشم نمی‌خورد و این به نگرش غزالی نسبت به منطق بازمی‌گردد. به زعم وی، منطق چون در ساحت زبان و استدلال می‌ماند، مخاطره آمیز نخواهد بود ولی فلسفه به علت سعی در ارائه تبیینی عقلانی از مسائل بنیادینی همچون خداوند، خلقت و ... در ورطه شکاکیت و بدعت خواهد افتاد. او معتقد است که هیچ‌یک از احتجاجات فلسفی جامع و مانع نبوده، تنها چاره تمسک به وثاقت قرآن یا شرع است. از این رو راه بر غایت منطق که استدلال متقن براساس قواعد کلی فکر است، بازمی‌ماند. حملات غزالی به مابعدالطبیعه و طبیعیات در بستر استدلال و استنتاجات منطقی تحقق می‌یابد. وی به خوبی می‌دانست که برای رد فلسفه باید در گام نخست بر منطق تسلط یافت که پیش‌نیاز و مدخل برای مابعدالطبیعه است. او سپس به مطالعه و کنکاش آثار فلسفی پرداخت. وی برای رعایت شرط بین‌الادهانیت عام نظریاتش به کتاب خداوند و سنت رسول اعظم (ص) پناه برد و در مرحله بعد برای رد

مسائل فلسفی در بستری از بین الاذهانیت خاص (عرف فلاسفه) به قواعد منطقی توسل جست. بررسی و محک نظریات او از مجال حاضر خارج است ولی آنچه اشاره بدان ضروری می‌نماید، اهتمام او به منطق و عملیاتی کردن قواعد آن در مناظرات و مجادلات فلسفی - کلامی و نهایتاً در ردّ فلسفه می‌باشد.

#### نتیجه

علم منطق - علم قواعد کلی اندیشه آدمی - به واسطه «حد وسط» وحدت را میان موضوع و محمول برقرار می‌کند. این علم (منطق قدیم یا دوازدهمی) در سنت اندیشه اسلامی همواره مورد تأکید اندیشمندان علوم مختلف قرار گرفته است، به نحوی که حتی اندیشمندی همچون غزالی از طریق نگارش کتاب به فواید آن اذعان داشته است.

این مقاله با دربر گرفتن مسائل عمده و خطیری چون وحدت و یکپارچگی علوم، فهم دین و گفتمان میان مذاهب اسلامی در قالب توصیه جویای تبیین ماهیت علم منطق در پنج بخش مختلف بوده است. «حد وسط» عامل وحدت بخش میان موضوع و محمول در قضیه می‌باشد؛ این وحدت متناظر با اصل اعتقادی توحید الهی تمهیدی برای اتخاذ منطق در جهان اسلام فراهم آورد. به علاوه ساختار قضیه یا گزاره به نحوی است که برخلاف جمله در تمامی زبانهای ممکن مفاد یکسانی دارد (وحدت‌گرایی منطق؛ عاملیت منطق در وحدت و یکسانی) منطق حاوی قواعد عمومی تفکر با عنوان «قانونهای فکر» می‌باشد که عبارتند از ۱. قانون عدم تناقض ۲. قانون طرد شق ثالث ۳. قانون این‌همانی. تمامی علوم در این قوانین مشترک هستند. پس این منطق اهتمام مشترک تمامی اندیشمندان را به بار آورده است، در حالی که فلسفه ماهیتاً چنین اجماعی را در پی نداشته است. منطق با استمداد از «قانونهای فکر» توانسته است در مقام «بزار مشترک» برای علوم، آنها را سامان ببخشد (تردید فلسفه، یقین منطق) فهم دین - منابع و متون مقدس - منوط به استفاده از روشی واحد و یکسان در میان تمامی مذاهب و فرق اسلامی است. استنباط احکام دینی مستلزم مددجویی از قواعد فکر است که منطق گردآورنده و تبیین کننده آنهاست. در مباحث روش‌شناسی معاصر غالباً میان دو مقام گردآوری و کشف، و مقام سنجش و داوری تفکیک قائل می‌شوند.

آنچه در این مقاله مد نظر نگارنده بود، اهتمام به مقام دوم است که هویت جمعی و بین الاذهانی نظریه یا نقد را تضمین می‌کند (منطق فهم دین) چون منطق ساختار بنیادین و مشترک علوم دیگر است در گفتمان راستین نقش بسزایی دارد؛ چرا که تبدیل تعارضات به یکسانی و وحدت نیازمند زبان و

ساختار استدلالی یکسان است. به دیگر سخن منطق موجب می‌گردد تا طرفین تعارضات، بدون غرض ورزی و ابرام لجوجانه بر موضع خود بیشتر به دنبال اثبات و تبیین نظریه خود باشند و بدین سان بین الازدهانیت موضع خود را به نمایش بگذارند. در مسیر گفت‌وگو میان مذاهب اسلامی اگر طرفین به قواعد صحیح منطقی متوسل نشوند، احتمال اینکه «مغالطه» در رأس نظام استدلالی آنها قرار بگیرد افزایش می‌یابد. منطق را باید گونه‌ای «تقوای اندیشه» در سنت اسلامی دانست که به آدمی اخلاق گفت‌وگو؛ یعنی گفت‌وگو صرفاً جهت یافتن حقیقت را می‌آموزد (منطق و اخلاق گفت‌وگو). سرانجام اندیشه غزالی اهمیت می‌یابد که اگرچه درباره اهمیت مابعدالطبیعه و طبیعیات با نظر اکثر فلاسفه مخالف است لیکن در باب ماهیت و کارکرد منطق نظری یکسان اتخاذ می‌کند. از نظر وی، منطق آلتی است که به مدد آن می‌توان مشکلات فلسفی، کلامی و فقهی را در جریان استدلال حل و فصل نمود (ماهیت منطق؛ توافق غزالی با دیگر فلاسفه اسلامی).

آنچه در این مقاله مورد نظر بود، اهمیت منطق در وحدت سلائق مختلف دینی و مذهبی است. منطق ابزار مشترک علوم است. بنابراین اگر از این ابزار در تعارضات که نماد کثرت است، استفاده شود، حداقل به واسطه اشتراک ابزاری، یک قدم به وحدت موضوعی و غایت نزدیک‌تر خواهیم شد.

#### فهرست منابع و مآخذ

۱. پایکین، ریچارد و استرول، آروم، کلیات فلسفه، ترجمه و اضافات دکتر سید جلال‌الدین مجتبیوی، تهران، انتشارات حکمت، چاپ بیست و چهارم، ۱۳۸۶ ش.
۲. دانش پژوه، محمدتقی، پیوستگی منطق و ریاضی نزد خواجه نصیرالدین طوسی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول، ۱۳۳۶ ش.
۳. فخری، ماجد، سیر فلسفه در جهان اسلام، ترجمه زیر نظر نصرالله پورجوادی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ اول، ۱۳۷۲ ش.
۴. مظفر، محمدرضا، منطق، ج ۱، ترجمه و اضافات علی شیروانی، قم، مؤسسه انتشارات دارالعلم، چاپ چهاردهم، ۱۳۸۴ ش.
۵. همو، منطق، ج ۲، ترجمه و اضافات علی شیروانی، قم، مؤسسه انتشارات دارالعلم، چاپ پانزدهم، ۱۳۸۵ ش.
۶. موحد، ضیاء، واژه‌نامه توصیفی منطق، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۷۴ ش.
۷. نبوی، لطف‌الله، منطق سینوی به روایت نیکولاس رشر، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۸۱ ش.
۸. همو، مبانی منطق و روش شناسی، تهران، دفتر نشر آثار علمی دانشگاه تربیت مدرس، چاپ اول، ۱۳۸۴ ش.
۹. همو، تراز اندیشه، تهران، انتشارات بصیرت، چاپ اول، ۱۳۸۵ ش.
۱۰. هریسون بارت، آنتونی، فلسفه ارسطو، ترجمه مهرداد میریان‌فر، اهواز، نشر رسش، چاپ اول، ۱۳۸۵ ش.